



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶

لب را تو به هر بوسه و هر لوت (۱) میالا
تا از لب دلدار شود مست و شکرخا (۲)

تا از لب تو بوی لب غیر نیاید
تا عشق مجرد (۳) شود و صافی و یکتا

آن لب که بود کون خری (۴) بوسه گه او
کی یابد آن لب، شکر بوس مسیحا؟

می دانکه حدّث (۵) باشد جز نور قدیمی
بر مزبله (۶) پر حدّث آنگاه تماشا!

آنگه که فنا شد حدّث اندر دل پالیز (۷)
رست از حدّثی و شود او چاشنی افزا

تا تو حدّثی، لذّت تقدیس چه دانی
رو از حدّثی سوی تبارک و تعالی'

زان دست مسیح آمد داروی جهانی
کو دست نگه داشت ز هر کاسه سِکبا (۸)

از نعمت فرعون چو موسی کف و لب شست
دریای گرم داد مر او را ید بیضا (۹)

خواهی که ز معده و لب هر خام گریزی
پرگوهر و روتلخ (۱۰) همی باش چو دریا

هین چشم فروبند که آن چشم غیورست
هین معده تهی دار که لوتیست مهیا

سگ سیر شود، هیچ شکاری بنگیرد (۱۱)
کز آتش جوعست (۱۲) تک و گام تقاضا

کو دست و لب پاک که گیرد قدح پاک؟
کو صوفی چالاک که آید سوی حلوا؟

بنمای از این حرف تصاویر حقایق
یا مَنْ قَسَمَ الْقَهْوَةَ وَ الْكَأْسَ عَلَيْنَا
(ای آنکه بر ما شراب و پیمانہ قسمت می کنی)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۵۲

کونِ خر را نظامِ دین^(۱۳) گفتم
پُشک^(۱۴) را عنبرِ ثَمین^(۱۵) گفتم

اندر این آخرِ جهان ز گزاف
بس چمن نام هر چَمین^(۱۶) گفتم

طوق بر گردن کپی^(۱۷) بستم
نام اعلیٰ بر اَسفلین گفتم

عذر خواهید روح را که ز عجز
صفتِ روح بهرِ طین^(۱۸) گفتم

حلیه^(۱۹) آدم و خلیفه حق
به هر ابلیس و هر لعین^(۲۰) گفتم

زاغ را بلبلِ چمن خواندم
خار را سرو و یاسمین گفتم

دیو را جبرئیل کردم نام
ژاژ^(۲۱) را حُجَّت^(۲۲) مُبیین^(۲۳) گفتم

ای دریغا که کان نفرین را
از طمع چند آفرین گفتم

از خری بود آن نَبْدُ ز خرد
که خر ماده را تَکین^(۲۴) گفتم

توبه کردم از این خطا گفتن
همه عمرم بس ار همین گفتم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۱۳

کو خرِ من؟ کو خرِ من؟ پار (۳۵) بمرد آن خرِ من
شکر خدا را که خرم برد صداع (۳۶) از سر من

گاو اگر نیز رود، تا برود (۳۷)، غم نخورم
نیست ز گاو و شکمش بوی خوش عنبر (۳۸) من

گاو و خری گر برود، باد ابد در دو جهان
دلبر من، دلبر من، دلبر من، دلبر من

حلقه به گوش است خرم، گوش خر و حلقه زر؟
حیف (۳۹) نگر، حیف نگر، وا زر من، وا زر من (۴۰)

سر کشد و ره نرود، ناز کند، جو نخورد
جز تل (۴۱) سرگین (۴۲) نبود خدمت او بر در من

گاو بر این چرخ برین، گاو دگر زیر زمین
زین دو اگر من بجهم، بخت بود چنبر من

رفتم بازار خران، این سو و آن سو نگران
از خر و از بنده خر سیر شد این منظر (۴۳) من

گفت کسی: چون خر تو مُرد، خری هست، بخر
گفتم: خاموش که خر بود به ره لنگر من

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۷۵

بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد، اگر چه داند بسطت عطاء حق را، که آن مقصود از طرف دیگر و به سبب نوع عمل دیگر بدو رساند که در وهم او نبوده باشد، و همه وهم و اومید درین طریق معین بسته باشند، حلقه همین در میزند، بو که حق تعالی آن روزی را از در دیگر بدو رساند، که او آن تدبیر نکرده باشد، ویرزقه من حیث لا یحْتَسِبُ (و بدو از آنجایی که گمان نبرد روزی ده)، الْعَبْدُ یَدْبُرُ و اللهُ یَقْدِرُ (بنده تدبیر می کند و خداوند تقدیر) و بود که بنده را وهم بندگی بود که: مرا از غیر این در برساند اگرچه من حلقه این در می زنم، حق تعالی او را هم از این در روزی رساند، فی الجمله این همه، درهای یک سرای است، مع تقریره.

قرآن کریم، سوره طلاق (۶۵)، آیه ۳

وَوَيْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

و بدو از آنجایی که گمان نبرد روزی دهد

عبارت عربی از بزرگان

الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ

بنده تدبیر می کند و خداوند تقدیر

یا درین ره، آیدم آن کام من
یا چو باز آیم ز ره سوی وطن

بوکه^(۳۴) موقوفست^(۳۵) کامم بر سفر
چون سفر کردم، بیابم در حَضَر^(۳۶)

یار را چندین بجویم جدّ و چُست^(۳۷)
که بدانم که نمی‌بایست چُست

آن مَعِیَّت^(۳۸) کی رود در گوش من
تا نگردم گرد دَوْرانِ زَمَن^(۳۹)

کی کنم من از مَعِیَّت فهم راز؟
جز که از بعد سفرهای دراز

حق مَعِیَّت گفت و دل را مُهر کرد
تا که عکس آید به گوش دل، نه طرد

چون سفرها کرد و دادِ راه داد
بعد از آن مُهر از دل او بر گشاد

چون خَطائِن^{*}، آن حساب با صفا
گردش روشن، ز بعد دو خطا

بعد از آن گوید: اگر دانستمی
این مَعِیَّت را، کی او را چُستمی؟

دانش آن بود موقوفِ سَفَر
ناید آن دانش به تیزی فِکَر

آنچنانکه وجه وام شیخ، بود
بسته و موقوف گریه آن وجود

کودک حلوایی بگریست زار
توخته^(۴۰) شد وام آن شیخ کبار^(۴۱)

گفته شد آن داستان معنوی
پیش ازین اندر خلال مثنوی

در دلت خوف افکند از موضعی
تا نباشد غیر اَنْتَ مَطْمَعِ^(۴۲)

در طمع فایده دیگر نهد
وآن مرادت از کسی دیگر دهد

ای طمع در بسته در یک جای، سخت
کآیدم میوه از آن عالی درخت

آن طمع ز آنجا نخواهد شد وفا
بل ز جای دیگر آید آن عطا

آن طمع را، پس چرا در تو نهاد؟
چون نخواستت زآنطرف آن چیز داد

از برای حکمتی و صنعتی
نیز تا باشد دلت در حیرتی

تا دلت حیران بود، ای مُسْتَفِید^(۴۳)
که مرادم از کجا خواهد رسید؟

تا بدانی عجز خویش و جهل خویش
تا شود ایقانِ تو در غیب، بیش

هم دلت حیران بود در مُتَّجِع^(۴۴)
که چه رویاند مُصْرَف^(۴۵) زین طمع؟

طَمْعُ داری روزی در دَرزِی^(۴۶)
تا ز خیاطی بری زر، تا زیی^(۴۷)

رزق تو در زرگری آرد پدید
که ز وهمت بود آن مَكْسَب^(۴۸) بعید

پس طمع در درزیی بهر چه بود؟
چون نخواست آن رزق زان جانب گشود

بهر نادر حکمتی در علم حق
که نبشت آن حکم را در ماسَبِق^(۴۹)

نیز تا حیران بود اندیشه‌ات
تا که حیرانی بود کل پیشه‌ات

یا وصال یار زین سَعِیمِ رسد
یا ز راهی خارج از سعی جسد

من نگویم زین طریق آید مراد
می‌طیم^(۵۰) تا از کجا خواهد گشاد

سربریده مرغ هر سو می‌فتد
تا کدامین سو رهد جان از جسد

یا مراد من برآید زین خروج^(۵۱)
یا ز برجی دیگر از ذاتِ البرُوجِ**^(۵۲)

* خَطَّائِن (دو خطا):

یکی از مصطلحات حساب قدیم است که آنرا برای استخراج مجهولات عددی و مقداری به کار می‌بردند. در این قاعده مجهول عددی از راه آزمایش و خطا معلوم می‌شود.

به عنوان مثال صورت مسأله این است: کدام عدد است که اگر ثلث آنرا بر آن اضافه کنیم ۱۲ می‌شود؟
برای کشف مجهول ابتدا عدد ۱۵ را به عنوان مفروض اول انتخاب می‌کنیم. اگر ثلث آنرا بدان اضافه کنیم عدد ۲۰ بدست می‌آید که از ۱۲ هشت عدد بیشتر است. پس عدد ۸ را خطای اول زائد می‌نامیم.

دفعه دوم عدد ۳۰ را به عنوان مفروض دوم انتخاب می‌کنیم. اگر ثلث آنرا بدان اضافه کنیم عدد ۴۰ بدست می‌آید که از ۱۲ بیست و هشت عدد بیشتر است. پس عدد ۲۸ را خطای ثانی زائد می‌نامیم.

آنگاه مفروض اول را در خطای ثانی ضرب می‌کنیم: $۳۰ \times ۲۸ = ۴۲۰$ و $۱۵ \times ۲۸ = ۴۲۰$ را محفوظ اول می‌نامیم. و سپس مفروض دوم را در خطای اول ضرب می‌کنیم: $۳۰ \times ۸ = ۲۴۰$ و ۲۴۰ را محفوظ ثانی می‌گوییم. و چون هر دو خطا از عدد مطلوب بیشتر بود، افزونی دو محفوظ را که ۱۸۰ است بر افزونی دو خطا که ۲۰ است تقسیم می‌کنیم، خارج قسمت که ۹ باشد عدد مطلوب است.

** قرآن کریم، سوره بروج (۸۵)، آیه ۱-۳

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱)

سوگند به آسمان که دارای برج هاست.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲)

و سوگند به روزی که وعده داده اند.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳)

و سوگند به شاهد و مورد مشاهده (گواهی دهنده و گواهی شده).

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲۱

چو دیدم داد^(۵۳) و جوید^(۵۴) تو، شدم محو وجود تو
یکی رنگی برآوردم که گویی باغ را وردم^(۵۵)

تو داوود جوانمردی، امام قَدْرِ السَّرْدِ^(۵۶)
چو من مَحْصُونِ^(۵۷) آن سردم، برون از گرم و از سردم

چو عکس جیش^(۵۸) حسن تو طِرَادِ^(۵۹) آورد بر نقشم
برون جستم ز فکرت من، نه در عکسم^(۶۰) نه در طَرْدِمِ^(۶۰)

خمش کن کاندرا این وادی، شرابی بود جاویدی
رَوَاقِ^(۶۱) و دُرْدِ^(۶۲) او خوردم، که هر دو بود در خوردم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۳۹

شیخ فرمود: آن همه گفتار و قال
من به جِلِ کردم^(۶۳) شما را، آن حلال

سِرِّ این آن بود کز حق خواستم
لَا جَرَمِ^(۶۴) بنمود راه راستم

گفت: آن دینار اگر چه اندک است
لیک موقوف غریب^(۶۵) کودک است

تا نگرید کودک حلوا فروش
بحر^(۶۶) رحمت در نمی آید به جوش

ای برادر، طفل، طفل چشم توست
کام خود، موقوف زاری دان دُرُست

گر همی‌خواهی که آن خِلَعَت (۶۷) رسد
پس بگریان طفل دیده بر جَسَد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۶۸

گفت پیرا گرچه من در محنتم
حیرت اندر حیرت اندر حیرتم

- (۱) لوت: غذا، طعام
(۲) شِکْرِخَا: شکرخوار، شکر جویده
(۳) مَجْرَد: تنها، آنچه منزّه از ماده باشد
(۴) کَوْنِ خَر: کنایه از احمق و ابله، سخنان و هیجانان من ذهنی
(۵) حَدَث: تازه پدید آمده، حادث در مقابل قدیم زمانی، این کلمه به معنی نجس هم آمده است که در مصراع دوم و بیت بعد به همین معنی است.
(۶) مَزْبَلَه: جای ریختن خاکروبه
(۷) پَالِیز: بُستان
(۸) سِکْیا: آتش سرکه
(۹) یَدِ بَیْضَا: یکی از معجزات موسی که چون دست از جیب بیرون می آورد، نوری از آن پدید می آمد.
(۱۰) رَوْتَلِخ: اخمو
(۱۱) سَگ سیر شود، هیچ شکاری بنگیرد: اشاره به این مثل است که سگ خود را گرسنه نگه دار تا از تو پیروی کند.
(۱۲) جوع: گرسنگی
(۱۳) نظام دین: لقب بعضی از بزرگان
(۱۴) پُشْک: پشگل، سرکین
(۱۵) ثَمین: گرانبها
(۱۶) چَمین: بول، مدفوع
(۱۷) گَپی: میمون، بوزینه
(۱۸) طَین: گل
(۱۹) حَلِیه: زیور، زینت، پیرایه
(۲۰) لَعین: لعنت‌شده، نفرین‌شده
(۲۱) ژَاژ: سخن بیپوده و یاهه
(۲۲) حُجَت: برهان، دلیل
(۲۳) مُبین: واضح، روشن
(۲۴) تَکین: خوش ترکیب، زیبا
(۲۵) پار: سال گذشته، پارسال
(۲۶) صداع: درد سر، مزاحمت
(۲۷) تا برود: بگذار برود، رها کن برود
(۲۸) غَبیر: ماده‌ای خوشبو و خاکستری‌رنگ که در معده یا روده عنبرماهی تولید می شود.
(۲۹) حیف: افسوس، دریغ، ظلم، ستمگری
(۳۰) وا زَر من: وای بر طلای من، دریغ از طلای من
(۳۱) تَل: توده بزرگ خاک یا شن، تپه
(۳۲) سرگین: فضله چهارپایان
(۳۳) مَنظَر: در اینجا دید، چشم
(۳۴) یوکه: شاید، احتمالاً

- (۳۵) مَوْقُوفٌ: منوط، بسته
- (۳۶) حَضْرٌ: محل حضور، منزل
- (۳۷) حُسْتٌ: چالاک، چابک
- (۳۸) مَعِيَّتٌ: خدا یا شماس است هر کجا که باشید.
- (۳۹) زَمَنٌ: زمان، روزگار
- (۴۰) تَوَخَّتَهُ: ادا شده، گزارده، فراهم شده
- (۴۱) كِبَارٌ: بزرگان، جمع کبیر
- (۴۲) مَطْمَعٌ: چیزی که به آن طمع کنند، آنچه مورد طمع و رغبت واقع شود، مورد حرص و آز
- (۴۳) مُسْتَفِيدٌ: فایده طلب، خواهان منفعت
- (۴۴) مُنْتَجِعٌ: جایی پر آب و علف، جایی که نیکی از آن انتظار رود، مرتع
- (۴۵) مُصْرَفٌ: دگرگون کننده، گرداننده
- (۴۶) دَرَزِيٌّ: خیاط
- (۴۷) زِيٌّ: زیست کنی، زندگی کنی
- (۴۸) مَكْسَبٌ: کسب و پیشه، حرفه
- (۴۹) مَاسِيْقٌ: آنچه گذشته باشد، پیشین. در اینجا مراد ازل است.
- (۵۰) مِطِيْمٌ: تکاپو می کنم
- (۵۱) خَرُوجٌ: خارج شدن، در اینجا مراد بیرون رفتن برای نیل به مقصود است.
- (۵۲) ذَاتُ الْبُرُوجِ: در اینجا به معنی آسمان
- (۵۳) دَادٌ: عدل، انصاف
- (۵۴) جَوْدٌ: کرم، بخشش، عطا
- (۵۵) زَرْدٌ: گل سرخ.
- (۵۶) زره های بلند بساز (اشاره به آیه ۱۱ از سوره سبأ(۳۴): اَنْ اَعْمَلُ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرُ فِي السَّرِّ وَالْعَمَلِ صَالِحًا اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
[و به او گفتیم] که زره های فراخ بساز، و حلقه ها [ی آن] را متناسب و هماهنگ اندازه گیری کن. و تو و خاندان و قومت کار شایسته انجام دهید: یقیناً من به آنچه انجام می دهید بینایم.)
- (۵۷) مَحْصُونٌ: محفوظ و استوار، در امان
- (۵۸) جِيْشٌ: لشکر، سپاه، ارتش
- (۵۹) طِرَادٌ: حمله، حمله کردن به یکدیگر
- (۶۰) عَكْسٌ: تصویر ذهنی.
- طرد: دور کردن از خود.
- عكس و طرد: یکی از آرایه های شعری که در یک مصراع یا نیم مصراع الفاظ مصراع را قلب کنند و مکرر سازند، مثلاً: باده چه کنی پنهان، پنهان چه کنی باده؟
- (۶۱) زَوَاقٌ: مخفف راواق، پالوده از دُرْد، صافی
- (۶۲) دُرْدٌ: آنچه از مایعات خصوصاً شراب ته نشین شود و در ته ظرف جا بگیرد، لای، لرد
- (۶۳) به جل کردن: حلال کردن
- (۶۴) لَاجِرِمٌ: ناگزیر
- (۶۵) غَرِيوٌ: فریاد، خروش
- (۶۶) بَحْرٌ: دریا
- (۶۷) خَلْفَتٌ: جامه دوخته که از طرف شخص بزرگ به عنوان جایزه یا انعام به کسی داده شود.